

پیشگاه‌هایپنجشنبه‌پارازاگر وقت خواندن ندارید

محمود استادمحمد*

روزگاری نیست که بتوان از زندگی مقتضیات قدیم را انتظار داشت. مثلاً در قدیم به ما می گفتند برو یکسره تمام کارهای گورگی را بخوان، این حرف یعنی دو سال از زندگی را صرف کردن. اینکه تمام شد حتماً کاپیتال مارکس را هم بخوان، این کار را کردی چک لندن را هم فراموش نکن. نه، این روزگار برادر این حرف‌ها نیست، من به اطرافیانم همیشه می‌گویم اگر وقت خواندن شاهنامه را نداری نامه رستم فرخزاد را بخوان. همان یک نامه را بخوان. فکر نمی‌کنم خواندن یک نامه خیلی وقت کسی را بگیرد. خوبی حدود ۱۰ یا ۱۵ رباعی درباره یک علفک دارد. فکر می‌کنم اصلاً نام این رباعی‌ها را هم علفک گذاشته است. رباعی‌هایی درباره یک گیاه، یک علفکی که در سمتو سیمون سنگ لندن روییده است و چه جان‌سخت هم خودش را زنده نگه داشته. این ۱۵، ۱۰ رباعی خوبی را باید خواند. اگر وقت خواندن هدایت را نداری یا فکر می‌کنی هر کس آثار هدایت را بخواند ذهنیت تارپک تیره پست دهری پیدا می‌کند، حداقل قصه سگ ولگرد را بخوان. من فکر می‌کنم هر کس فقط کالیگولای کلمو را بخواند و بفهمد، دو جلد اربابل را بخواند، اگر کسی از تمام نوشته‌های ساعدی فقط چوب به دست‌های ورزبل را بخواند، آن نامه رستم فرخزاد، آن ۱۵، ۱۰ رباعی خوبی را، آن داستان هدایت یا پیرهان زرشکی چوبک را، پایه تفکراتش و نگاهش به زندگی یک تفاوتی پیدا می‌کند. فکر می‌کنم بعد از خواندن این حدوداً ۱۰۰ صفحه در خودش دگرگونی‌هایی را حس می‌کند و این دگرگونی‌ها می‌تواند برایش دیدگاه‌های محکمی در زندگی به وجود بیاورد.

✽ **نمایشنامه‌نویس و کارگردان**

پیشگاه‌هایکتابی➤ هستی‌شناسی از طریق دویدن

«وقتی از دو حرف می‌زنیم از چه حرف می‌زنیم؟» اثر هاروکی موراکامی کتابی است که خواندن آن را به علاقه‌مندان پیشنهاد می‌کنم. در این اثر از سرشت یک موضوع ساده و فوق‌العاده شخصی نقب به یک مساله مشترک و جهانشمول زده است. از دویدن، از یک ورزش، از یک امر ساده شخصی که کسی فکر نمی‌کند بتوان به این مساله ساده و پیش‌پاافتاده به مسائل دیگری پرداخت، موراکامی به مباحثی پیچیده از سرشت آدمی رسیده است. با همین موضوع ساده موراکامی به زیبایی نگاه هستی‌شناسانه‌اش به جهان را پیش روی مخاطب می‌گذارد. در این اثر پرداخت متمرکزی بر مسائل شهری ندارد. تمرکز این اثر موراکامی بیشتر بر روان و نهاد آدمی است. بحث این است که خود خوشتن چگونه پرورش پیدا می‌کند، چه نسبتی با زندگی روزمره دارد و چگونه به طور شخصی سلوک خود را از سر می‌گذراند. حتی در اینجا خود امر دویدن آن تعریف آشنای بیرونی را ندارد. در واقع دویدن در این رمان به مثابه رقابت با خود نمود پیدا می‌کند؛ رقابت جان و تن. من فکر می‌کنم رمان خوبی است برای اینکه ما بدانیم چگونه در چیزهای کوچک و پیش‌پاافتاده می‌توان به حقایق بزرگ‌تری دست یافت.

✽ **فیلمنامه‌نویس**

حجپیشگاه‌هایاوسادگی باورناپذیر زندگی

بهاره رهنما*

از سفر که برمی‌گردم دوستی که اهل جلسات و نشست‌های روانکاوی است در مدت غیبتم از ایران برایم دو کتاب آورده. پدتر کتاب‌ها را به من می‌دهد و می‌گوید اینها مواند تال، یکی‌شان کتابی است که از خودم به امانت گرفته بود، دیگری اما کتابی است که نامش برایم آشناست: «سه‌شنبه‌ها با موری». جلد زردرنگ کتاب هم کم خودنمایی نمی‌کند. کنجکاو کم بدانم برای چه کتابی را برایم فرستاده. سرم‌اخورده و بی‌حال و بی‌رق شروعش می‌کنم به خیال اینکه بعد از این همه مریضی و خستگی این سفر نه چندان خوشایند گمان نمی‌کنم حوصله و کنشش خواندن یک کتاب یا مباحث روانکاوی و روانشناسی را داشته باشم، خیلی زود یادم می‌آید که فیلمی با بازی جک لمون از این کتاب ساخته‌اند که البته ندیدمش. کتاب با فصل‌های کوتاه رونده بین دو زمان گذشته و حال به روایت رابطه، و تاثیرگذاری میان یک شاگرد و استاد قدیمی می‌پردازد. استاد جامعه‌شناسی یا روان‌تر استاد زندگی درس می‌دهد و شاگرد آدم نسبتاً موفق، محتاط و درونگرای است که از پس یک اتفاق ساده مثل یک روز گردش میان کانال‌های تلویزیونی به سمت این استاد قدیمی که حالا دارد روزهای آخر عمرش را می‌گذراند، کشیده می‌شود؛ چیزی شبیه یک تقدیر طراحی‌شده که زندگی یک ورزش‌نویس محافظه‌کار و به دور از رویاپردازی را از این رو به آن رو می‌کند و به او یاد می‌دهد که فقط در یک صورت می‌توانی خودت را از این همه حس عجیب که یققت را گرفته و به مرور خفه‌ات می‌کند رها کنی. اینکه ناگهان جرات کنی و خودت را ببندازی وسط همه آنها. معادلات زندگی‌ای که استاد با موری از این آخرین جلسات حیاتش به این مرید قدیمی می‌دهد گاه چنان همه معادلات قبلی را به هم می‌ریزد که خود با اطمینان می‌گوید: عاشق شدن منطقی‌ترین و عقلانی‌ترین پدیده ریشتی بشر است... خواندن کتاب سه‌شنبه‌ها با موری در روزگاری که به گمانم رخوت و ناامیدی از هر سو برای نشاندن‌مان سرس جای همیشگی و قبلی در کمین است وسط این همه خبر بد و الودگی هوا و سیل و زلزله و ناپهنجاری ایرانی را که بیتامین پراثر لازم و ضروری است و باید از خلم قهرمان لو و نشر قطره بابت این ترجمه بجا و خوش‌زمان در ایران تشکر کرد. من همچنین از دوست باهوش و نکته‌سنجم در انتخاب این هدیه و فرستادش برای خدوم تشکر می‌کنم. مباحث مطرح‌شده سهل و ساده و جاری است نه چنان فلسفی و زمانبر و نه چنان سطحی و خسته‌کننده. همه مباحث کتاب موری چیزی است در مرز سادگی باورناپذیر زندگی یا به قول کنوداری عزیز سبکی تحمل‌ناپذیر هستی. خواندن و هدیه دادنش را از دست ندهید.

پیشگاه‌هایموسیقی➤ صداقت موسیقی ایرانی

کیوان ساکت*

پیشنهاد اول من به علاقه‌مندان موسیقی و علاقه‌مندان به هنر این است که آثار استاد علینقی وزیری را که به صورت سی‌دی منتشر شده، گوش کنند. آثار استاد وزیری و استاد خالقی در نوع خودشان دو خصوصیت مهم داشتند؛ یکی اینکه هنوز هم از پس سالیان دراز ملودی‌ها و تجربیات آنها رنگ و بوی کهنگی نگرفته است و هنوز هم خیلی رنگ و صدای تازه‌ای دارد. و هنوز هم نوآوری‌هایشان تازه است. و نکته دوم که به زعم من بسیار مهم است، این است که در آثار این دو بزرگوار موجی از صداقت و شفافیت وجود دارد. در واقع شما به خالص‌ترین شکل صداقت موسیقایی ایرانی را در آثار وزیری و خالقی می‌شنوبید. به این دلائل است که توصیه‌ام به مخاطبان موسیقی ایرانی این است که در وهله اول آثار این اساتید را گوش کنند. «بر تارک سپیده» اثر اردشیر کامکار هم از آثار خوش‌ساخت و زیبایی است که می‌توان در این روزها گوش داد و از موسیقی آن لذت برد. «بر تارک سپیده» را اردشیر کامکار سال‌ها پیش ساخته است اما چندی پیش اجرای موفق دیگری با ارکستر سمفونیک تهران داشت. من پیشنهاد می‌کنم در کنار آثار ایرانی که گوش می‌کنید، حتماً به آثار شایسته غربی هم بپردازید. شنیدن آثار ماندگار غربی هم در نوع خود روح‌نواز و جذاب است. مثلاً علاقه‌مندان می‌توانند در کنار این آثار ایرانی که گفتیم «چهار فصل» و یوآلدی را گوش کنند؛ اثر ماندگاری که شنیدن آن حتی برای آنها که شاید خیلی درگیر موسیقی نیستند، جذاب خواهد بود. این اثر که از شاخص‌ترین آثار دوره موسیقی باروک است، ساختاری منحصر به فرد دارد و در گذر سالیان دراز همچنان توسط هنرمندان مختلف با تنظیم‌های مختلف اجرا می‌شود. اگر هم بخواهم از آثار خود پیشنهاد کنیم، علاقه‌مندان می‌توانند آلبوم «شرق اندوه» را گوش کنند.

✽ **آهنگساز و نوازنده تار**

پنجشنبه‌پارازا

سال پنجم ■ شماره ۱۱۵۹ ■ چهارشنبه ۲۲ دی ۱۳۸۹

درباره سیمای زندگی شهری در رمان فارسی

چراغ‌های شهر خاموش‌اند



بایبیم و نام فلان خیابان، فلان بزرگراه، فلان بلبورد و برند و فلان فست‌فودفروشی معروف را از یکی از رمان‌های ایرانی نوشته‌شده در سال‌های اخیر بیرون بکشیم و نام‌های دیگری را جایگزین کنیم. خواهیم دید قسمت‌های تغییرنکرده رمان به همان صورتی که بود سر جای خود خواهد ماند. پس می‌توان گفت شهر در روایت بیشتر این رمان‌ها حضور جدی و موثر ندارد چراکه عناصر شهری در این رمان‌ها عناصری صرفاً توصیفی‌اند که بود و نبودشان یا جایگزینی‌شان با عناصر دیگر، زبان و نحوه روایت را متاثر نمی‌کند زیرا رمان‌ها از اساس فاقد روایت و کنششی جدی هستند، بی‌آنکه این فقدان، بدیلی زیبایی‌شناختی

گرفته بودند». یا: «هر سه برگشتند و پنجره‌های گرد و خاک‌گرفته و چراغ‌های کم‌نور پشت پرده‌های نوشته شده نوشته شود. در روایت این قصه، جغرافیا عنصری بنیادین و غیرقابل حذف است. همچنین است نقش موثر مکان و جغرافیا در بسیاری از آثار ساعدی، ساعدی مکان‌هایی از پیش موجود شهر خاص خود یا به تعبیر بنیامین جهانی هنوز نیامده را در دل شهر از پیش موجود ایجاد کنند. همچنین است ناکارآمدی مکان و جغرافیا در ایجاد و پیشبرد کنش داستانی در بسیاری از این رمان‌ها. کافای است بی‌تاثیر بودن جغرافیا در بسیاری از داستان‌های نوشته‌شده در سال‌های اخیر را با قسمه‌ای مثل «گیله مرد» بزرگ علوی و اهمیت جغرافیا در این قصه

مقایسه کنیم. «گیله مرد» جز در گیلان در هیچ گستره جغرافیایی دیگری نمی‌تواند آن‌گونه که نوشته شده نوشته شود. در روایت این قصه، جغرافیا عنصری بنیادین و غیرقابل حذف است. همچنین است نقش موثر مکان و جغرافیا در بسیاری از آثار ساعدی، ساعدی خیلی وقت‌ها از یک مکان مشخص و واقعی اسم نمی‌برد اما مثلاً در قصه‌ای چون «رامش در حضور دیگران» توصیفی که حتی از چراغ‌های شهر و بازی نور و تاریکی حاصل از این چراغ‌ها ارائه می‌دهد، به جزئی جدایی‌ناپذیر از روایت قصه بدل می‌شود: «برده‌ها را کنار زده بودند، چراغ‌های کم‌نور شهر از وسط تاریکی‌های در هم، خانه را در میان

کابوس کهربایی

به خاطر او، یکی به خاطر خودش. در عاشقانه می‌گویند: تلخ است آسمان/ وقتی پرنده نیستی. او شاعر خوبی است و برای این‌س روزها هم می‌تواند خوب باشد و لحظه‌های شما را برشمار کند. اندوهی دوست‌داشتنی در شعرهای او سیلان دارد. چهار: وقتی از پدرم انتقاد می‌کردم، همه می‌گفتند این کار را نکن. او پدر توست و من هم می‌گفتم پدر کسی است که آدم را بزرگ می‌کند نه آن که رهایش می‌کند. شعری از شاعر تاجیک می‌خواندم: من لایق نام خدوم/ فرزند ایام خدوم/ تا حسن و آغاز که بود امن حسن و انجام خدوم. نیاکان ما آغازگران ما هستند ولی پایان‌دهنده‌اش نباید باشند. پنج: رسول حمزه‌تف شاعر ارزشمند داغستان چند سال پیش فوت کرد. خیلی دوست داشتم او را ببینم. هوشنگ ابتهاج می‌گفت او را می‌آموزد که او فقط یک پاست و باید مراقب خود

باشد... اما آنگاه که مُرد/ شاید به هیبت یک پروانه /یا یک سبب/ دوباره به دنیا بیاید. هفت: امیلی دیکنسون از بزرگ‌ترین شاعران امریکاست. در دوره حیاتش هیچ شعری از او چاپ نشد. متافیزیک و معرفتی مدرن را در خود حمل می‌کرد: عتکوبت را به عنوان هنرمند هرگز درنیاافتند/ هرچند نازک‌ارایی‌اش را/ در هر جا گوahند/ کنار هر جاده و زیر هر پل/ هر سرزمین خدایا/ ای فرزند از یادرفته نبوغ / من می‌فشارم دست را. هشت: باز هم با ترجمه زیبای فواد نظیری شاهکار دیگری دارد: اگر تو کابوس کهربارنگی/ جاده خونم من / اگر تو اولین برقی/ منم آن‌که اجاق سپیده‌دمان را روشن می‌کند/ اگر تو برج شی/ کاکل سوزان ذرت من میان ذهن تو/ اگر تو هُدهُد هر صبح‌دمی/ فریاد اولین مرغم من/ اگر که زنبیل



پرتقال‌هایی تو / چاقوی آفتابم من/ اگر تو مذبح سنگی /دستان کافرم من/ اگر تو سرزمین خفته‌ای هستی / نی سبزفام من/ اگر که شهر شرکی تو / باران رحمتم من.

نه: یکی از شعرهای تقویم اسلام را بخوانم که خیلی شعرش را دوست دارم. سراینده‌اش هم لائودو واسکان سلوس ربال شاعر ارزشمند برزیلی است. تو نشان سوزان قدم‌هایت را / به چشمان هاج و واج من/ بر دهان منقبض‌ام / که به وعده دوردست‌ت وفادارند/ در انگشتانی که هنوز هم فکورانه منتظرند/ در رگ‌هایی که راه گم‌کرده هنوز هم در انتظارند/ و تو هزار بار می‌توانستی این روز هرگز نیامده باشی. تا هفته بعد شما را به زمستان می‌سیارم. امیدوارم باز هم برف بیاید و باز هم شعر بخوانیم. تقدیم به دوستان خطه شمال‌مان و بچه‌های ساری و مهدی قربینی.

گزارشی آگهی

این یکی هم کلی دردرس دارد. اصول تغذیه آن را باید مثل سایر پرنده‌های گران‌قیمت رعایت کنید تا عمرش کوتاه نشود. اگر شرایط مناسبی برای او فراهم نشود به طور طبیعی این موجودی که از محل زیستش در آفریقا به حبس کشیده شده افسرده و بیمار می‌شود.

با یکی از فروشنده‌ها صحبت می‌کنم و درباره اوضاع بازارشان از او می‌پرسم. «از اردیبهشت‌ماه تا اوایل پاییز به خاطر زاد و ولد پرندگان بازار ما خوب است، اما بقیه مواقع سال تعریفی ندارد.» فروشنده می‌گوید با اینکه بازار به نظر شلوغ می‌رسد ولی اکثراً برای تماشا آمده‌اند نه برای خرید. کسی که هوس نگهداری پرند در خانه‌اش در سر دار باید مراقب بیمار نشدن آن هم باشد. برخی از گل‌ها، حشره‌کش‌ها، دودورانت، تینر، نفتالین، مواد ضدعفونی‌کننده و... هر کدام می‌توانند به نوعی برای پرند مضر باشند. پرندگان به دلیل متابولیسم سریع و دستگاه تنفسی حساس از جمله موجوداتی هستند که دالم در معرض خطرند. قفس پرند هم باید استاندارد و سالم باشد. میله‌های رنگ‌زده و سیاه‌شده قفس می‌تواند فلزات سمی را درآورد و بدن حیوان کند و موجب بیماری آن شود.

میلیون تومان و حتی بیشتر می‌ارزد. نگهداری

عکس:علی‌اکبر حسینی